

در این پرسش‌ها معنای زندگی به هدف زندگی تفسیر شده است.

ولی واقعا این تفسیر غلطه ... هدف زندگی با معنای زندگی خیلی فرق داره ...

دلیلی اقامه نشده است که آدمی اخلاقا موظف و مکلف است به اینکه کل زندگیش رو در خدمت یک هدف قرار دهد.

اصلا آیا کل زندگی را در خدمت یک هدف قرار دادن امکان وقوعی و عملی دارد؟

زندگی از لحاظ مابعدالطبیعی و وجودشناختی، چه سنخ موجودی است؟

آیا زندگی مفهومی اعتباری نیست که بر مجموعه‌ای از حالات یا مجموعه‌ای از افعال یا مجموعه‌ای از روابط اطلاق می‌شود؟

زندگی هر چه باشد موجودی دارای علم و اراده نیست تا هدف خود بنیاد داشته باشد، یعنی خودش واجد هدف باشد. بنابراین، مراد از «هدف زندگی» یا هدف انسان صاحب زندگی از زندگی خود است یا (با فرض که خدایی وجود دارد که آفریننده‌ی زندگی یا بخشنده‌ی زندگی است) هدف خدا از آفرینش زندگی، به صورت عام، یا زندگی خاص انسانی، یا زندگی یکایک انسان‌ها، یا هدف خدا از بخشیدن زندگی است.

اگر مراد از «هدف زندگی» هدف خدا از آفرینش یا بخشش زندگی باشد، هدف زندگی نظرا و علی-الاصول امری کشف کردنی است. چه بالفعل کشف بشود چه نشود؛ و برای ما انسان‌ها قابل جعل نیست.

اگر مراد از «هدف زندگی» هدفی باشد که انسان صاحب زندگی باید از زندگی خودش داشته باشد، در این صورت اگر آن انسان صاحب زندگی به وجود خدای متشخص انسانوار آفریننده یا بخشنده‌ی زندگی اعتقاد داشته باشد و نیز معتقد باشد که خودش نیز هدف همان خدا را از آفرینش یا بخشش زندگی تعقیب کند، باز هدف زندگی امریست کشف کردنی نه جعل کردنی.

اگر مراد از «هدف زندگی» هدفی باشد که انسان صاحب زندگی از زندگی خودش دارد (نه که باید داشته باشد)، در این صورت شک نیست که هدف زندگی امریست کشف کردنی و روش کشف آن نیز اگر مقصود هدف زندگی خودمان باشد روش خودکاوی و دروننگیری و اگر هدف زندگی دیگران باشد روش مشاهده و آزمایش و در هر صورت تجربی است.

اگر قائل به معنادگی زندگی باشیم این معنادگی به چه روش یا روش‌هایی انجام می‌یابد و اگر قائل به معنایابی زندگی باشیم این معنا را باید از چه طریقی بیابیم. آیا هدف‌داری زندگی به معنای هدف‌داری یک‌یک اجزاء زندگی است یا به معنای هدف‌داری کل زندگی، علاوه بر یک‌یک اجزاء آن.

پاره‌ای از اجزاء زندگی از جنس افعال‌اند، پاره‌ای از سنخ حالات‌اند، پاره‌ای از سنخ روابط و ... آنچه در اسناد هدف‌داری به آن هیچگونه شک و شبهه‌ای نیست فقط بخشی از زندگی است و آن افعال ارادی اختیاری است. !!!؟

آیا همه انسان‌ها در زندگی بالمآل در پی تحقق بخشیدن به یک یا چند هدف مشترک‌اند؟ اگر مفهوم انتزاعی‌تر باشد، جواب بیشتر به سمت بله می‌رود و اگر این مفهوم محسوس‌تر باشند جواب بیشتر به سمت وجود اهداف جداگانه می‌رود. مثلا همه آدم‌ها در پی تحقق بخشیدن به یک هدف واحد و مشترک و آن «نیل به حالتی که آنرا بهترین حالت می‌دانند» می‌باشد.

ولی اگر سعی در ملموس کردن «بهترین حالت» داشته باشیم در می‌یابیم که این وحدت ظاهری هدف از میان می‌رود.

آدم‌ها تا آنجا که از طبیعت و ماهیت نوعیه‌ی واحدی برخوردارند، می‌توانند در زندگی هدف یا اهداف مشترکی داشته باشند و تا آنجا که دارای سنخ‌های روانی، ویژگی‌های وراثتی، محیط تعلیم و تربیت و سنت‌های متفاوتی هستند، در جهت اهداف متفاوتی سیر می‌کنند.

آیا وجود خدا و زندگی پس از مرگ شرط لازم ارزشمندی زندگی است ... می‌توان درباره لازم یا کافی بودن هر یک از این دو شرط صحبت کرد.

هر **نظام اخلاقی** وسیله‌ایست که برای رساندن انسان‌ها به یک یا چند هدف زندگی، پیشنهاد شده است. هر نظام اخلاقی **افعال** یا **روابط** یا **حالات** یا **اشخاصی** را خوب یا بد یا درست یا نادرست یا وظیفه یا فضیلت-آمیز یا رذیلت‌آمیز تلقی می‌کند و به این ترتیب اعلام می‌کند هر کس بدین تلقی‌ها التزام عملی داشته باشد به آن هدف یا اهداف نائل خواهد شد.

کمالگرایان اخلاقی: در زندگی هدفی جز استكمال اخلاقی یا تقق بخشیدن همه‌ی فضائل اخلاقی خد ندارند. همه ادیان هدفی واحدی برای زندگی ارائه می‌کنند و آن سعادت ابدی است ولی مثلا در ادیان ابراهیمی، مصداق سعادت ابدی چه بسا تقرب به خدا تلقی شود ولی در ادیان شرقی سخن از تقرب به خدا در میان نیست.

والحمد لله كما هو امله